

## افاضه و استفاضه از نگاه علامه طباطبایی و فخر رازی

فروغ السادات رحیم پور<sup>\*</sup> | آرزو احمدی<sup>\*\*</sup>

### چکیده

مبحث فیض، افاضه و استفاضه از مباحث بنیادی در فلسفه و کلام اسلامی است که تأثیرات گسترده‌ای در عرصه‌های هستی‌شناسی و انسان‌شناسی فلسفی و کلامی دارد. این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی صورت پذیرفته است به بررسی و مقایسه دیدگاه‌های دو متفکر بزرگ جهان اسلام، فخر رازی و علامه طباطبایی، در خصوص شرایط و عوامل مؤثر در افاضه و استفاضه می‌پردازد. هر دو متفکر بر این باورند که تحقق افاضه الهی وابسته به صفاتی همچون علم، قدرت و جسمانی نبودن است و موجودات مجرد به‌عنوان واسطه‌های انتقال فیض به عالم ماده عمل می‌کنند. با این حال، فخر رازی بر اساس مبانی کلامی خود، خصوصاً خصوصاً قدرت مطلق الهی و حاکمیت جبر بر افعال انسان، معتقد است که فیض به طور مستقیم از خداوند افاضه می‌شود و انسان تنها زمینه‌ساز دریافت آن است. در مقابل، علامه طباطبایی با پذیرش قاعده الواحد و تأکید بر اراده و اختیار انسان، معتقد است که استفاضه تنها به عنایت الهی وابسته نیست و انسان باید با خواست و اراده خود شرایط بهره‌مندی از فیض را فراهم کند. این تحقیق در نهایت نشان می‌دهد که دیدگاه علامه طباطبایی به دلیل تبیین روشن‌تر و جامع‌تر از نحوه تحقق فیض الهی در قوس صعود و نزول وجود، از استحکام بیشتری برخوردار است.

### کلیدواژه‌ها

نظریه فیض، افاضه، استفاضه، قوس نزول، قوس صعود، علامه طباطبایی، فخر رازی.

\* دکترای تخصصی و دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول).

(f.rahimpour@tr.ui.ac.ir)

\*\* کارشناسی ارشد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (arezo01220ahmadi@gmail.com)

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰؛ تاریخ اصلاحات: ۱۴۰۴/۰۶/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۶؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۲۷)

□ فروغ السادات رحیم پور، آرزو احمدی، (۱۴۰۴). افاضه و استفاضه از نگاه علامه طباطبایی و فخر رازی، فصلنامه حکمت اسراء،

۳ (۵۰)، ۲۷-۵۴. | doi: 10.22034/isra.2025.527296.2090

## مقدمه

نظریه فیض یکی از مباحث بنیادین فلسفه است که ریشه‌های آن به دوره افلاطون بازمی‌گردد. مطابق این نظریه، فیض نوعی ایجاد است که در آن فیاض، در عین مصدریت و صدور، بر کمالات خود باقی می‌ماند. موجودات از او جدا نیستند، اما در عین حال، خود او نیز محسوب نمی‌شوند. از آنجا که هستی حقیقی منحصر در ذات خداوند است، افعال او تابع اغراض نیست و هدفی جز ذات متعالی خویش ندارد. همچنین، ذات الهی که هستی‌بخش ازلی و ابدی است، از منع و امساک منزّه بوده و فاعلیت او همواره استمرار دارد؛ در نتیجه، فیض او نیز ازلی، ابدی و غیرمنقطع خواهد بود.

این نظریه در مکتب نوافلاطونیان گسترش یافت و از طریق حکمای اسلامی، با آموزه‌های وحیانی سازگار شد. فلوطین بنیان‌گذار مکتب نوافلاطونی، پیدایش کثرت از وحدت را بر اساس آموزه فیض تبیین می‌کند. به باور او فیض به نحو ضروری تنها از تعقل مبدأ اول نسبت به ذات خویش پدید می‌آید و نیازمند امری بیرون از ذات او نیست. ضرورت فیض نیز مقتضای کمال و غنای مطلق اوست؛ (فلوطین، ۱۳۶۶، ج. ۲، ص. ۶۶۸-۶۷۰ و ۷۲۶-۷۲۷) چرا که هر موجودی که به مرتبه کمال برسد، وجودش در خود محصور نمی‌ماند بلکه منشا صدور موجودات دیگر می‌گردد. او بر نقش واسطه‌های فیض تأکید دارد و تصریح می‌کند که تنها عقل اول است که بی‌واسطه از مبدأ اول صادر می‌شود، ولی پیدایش سایر موجودات به واسطه‌ها؛ یعنی عقول مفارق و نفوس فلکی پیوند خورده است. (فلوطین، ۱۳۶۶، ج. ۲، ص. ۷۱۵-۷۱۶ و ۲۵۵)

کندی مفهوم فیض را برای وجود بخشی و اعطای حقیقت اشیاء به کار می‌برد و با تمایز میان فاعل حقیقی و فاعل مجازی، به تبیین نظریه فیض می‌پردازد. مطابق گفتار او ویژگی فاعل حقیقی که منحصر در خداوند است ایجاد اشیاء از عدم است. در مقابل، ماسوای خداوند، همگی فاعل‌های مجازی‌اند که خود، از مافوق متأثر می‌شوند و در موجودات مادون اثر می‌گذارند،

بی‌آنکه خاصیت وجودبخشی داشته باشند. از دیدگاه او، خداوند به عنوان علت نخستین، وجود را بی‌واسطه به منفعل اول و با واسطه به سایر منفعل‌ها افاضه می‌کند. (کندی، ۱۹۷۸، ص. ۱۳۳-۱۳۶)

نزد فارابی فیض، معلول علم واجب الوجود به ذات خویش است؛ بدین معنا که آفرینش عالم از علم خداوند به ذات خود - که عین علم او به ماسوا نیز هست - سرچشمه می‌گیرد. (فارابی، ۱۴۰۵، ص. ۵۸-۵۹) پیدایش کثرت در عالم آفرینش از رهگذر وسائط فیض ممکن می‌شود و این کثرت ناشی از دو چیز است: نخست تعقل هر یک از مبادی فیض به ذات خویش و دوم تعقل آنها نسبت به مبدأ خود. (فارابی، ۱۹۸۶، ص. ۶۱)

از دیدگاه ابن سینا فیض منحصر به فاعلی است که فعل او دائمی بوده و بی‌نیاز از عوض و غرض است. بدین سان فاعلیت خداوند و عقول بر سبیل فیض تحقق پیدا می‌کند؛ زیرا صدور موجودات از آنها نه به علت غایتی بیرون از ذات، بلکه به مقتضای کمال و تمامیت ذاتی ایشان است. (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص. ۸۱ و ۱۰۰) خداوند فاعل حقیقی تمام موجودات است و هر چیزی به طور ضروری از او فیضان می‌یابد. در حقیقت، فیض، معلول علم واجب الوجود به ذات خویش است؛ علمی که عین علم به نظام احسن موجودات است. ابن سینا همچون فارابی کثرت موجود در عالم آفرینش را از طریق سلسله طولی عقول به عنوان وسائط فیض تبیین می‌کند. (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ج. ۲، ص. ۴۰۲ و ۴۰۵-۴۰۷)

نظریه فیض در اندیشه میرداماد متناظر با مبنای او در اصالت ماهیت تبیین می‌شود. از منظر او افاضه، نفس ابداع و تحقق بخشی به ماهیات است. (میرداماد، ۱۳۷۴ الف، ص. ۵۶) وجود حق تعالی به نحوی است که منشاء صدور و پیدایش نظام هستی قرار می‌گیرد؛ بدین معنی که پس از تعلق علم ازلی خداوند به این حقیقت که موجودی از ممکنات، قابلیت و استعداد پذیرش فیض را داراست، بر اساس همان علم و به واسطه اراده ناشی از آن، ذات و جوهر معلول تحقق می‌یابد. او مراتب هستی را بر حسب نحوه تعلق و ارتباط آنها با حق تعالی شامل موجودات دهری، همچون عقول که از قید زمان و ماده منزه‌اند؛ موجودات مسبوق به قوه و ماده مانند افلاک و موجودات زمانی که در عالم

طبیعت در بستر دگرگونی و تجدد تحقق می‌یابند، در نظر می‌گیرد. (میرداماد، ۱۳۷۴، ب، ص. ۶۸ و ۷۱-۷۳)

ملاصدرا نیز مانند فیلسوفان پیش گفته، خداوند را مبدأ علی‌الاطلاق فیض و وجود می‌داند و معتقد است که ذات او عین خیریت و فیاضیت است. از این روی افاضه وجود لازمه ذات متعالی اوست و صدور موجودات جز تجلی و ظهور این فیاضیت مطلق نخواهد بود. (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج. ۶، ص. ۳۳۳) فیض الهی مطلق و نامحدود است و مراتب هستی هریک به اندازه ظرفیت وجودی خویش از آن بهره‌مند می‌شوند؛ زیرا واجب الوجود بالذات، واجب الوجود من جمیع جهات است و از چنین وجودی محال است که تنها برخی از موجودات صادر شوند. (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج. ۱، ص. ۳۹۴) از نظر ملاصدرا تنزل تدریجی و مرتبه به مرتبه فیض از مبدا اعلی، مستلزم نوعی تقرب وجودی میان علت و معلول است. از این روی وجود واسطه‌های فیض ضروری است تا سبب حصول تقرب وجودی میان مراتب نازله وجود و مبدا اعلی شوند. (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج. ۹، ص. ۱۴۲-۱۴۳)

در میان اندیشمندان فرق اسلامی، إخوان‌الصفاء به نظریه فیض باور داشتند. از نظر آن‌ها خداوند اصل و علت همه موجودات است و او در همه چیز و با همه چیز حاضر است، بی آن‌که این حضور مستلزم امتزاج و اختلاط باشد. رابطه خداوند با عالم آفرینش همانند رابطه متکلم با کلام خویش است؛ همان‌گونه که کلام در فرض سکوت متکلم معدوم می‌شود، موجودات نیز هویت و استقلال‌ی جز در پرتو صدور از علت ندارند. افزون بر این، ایشان کیفیت صدور کثرت از مبدأ واحد را در چهارچوب نظام طولی و سلسله مراتبی تبیین می‌کنند. (إخوان‌الصفاء، ۱۴۱۲، ج. ۳، ص. ۳۴۹-۳۵۲)

مسئله فیض همواره مورد توجه پژوهشگران و متفکران بوده است و تاکنون کتاب‌ها و مقالات متعددی در این زمینه به رشته تحریر در آمده است. از جمله این آثار می‌توان به «فیض و فاعلیت وجودی» نوشته سعید رحیمیان، «تاملی در ازلیت فعل الهی» نوشته محمدحسین قدردان قراملکی، «واکاوی حقیقت حیات طیبیه، مراحل و عوامل وصول به آن از دیدگاه علامه طباطبایی» نوشته مهدی زندیه، «مفهوم شناسی استعداد به مثابه یکی از عوامل رشد در قرآن از منظر علامه طباطبایی و

صدرالمتالهین» نوشته جمیله علم الهدی، اشاره کرد. این مطالعات عمدتاً به دو محور اساسی پرداخته‌اند: نخست، نظام فیض، تبیین وساطت در خلقت و مسئله قدم و ازلیت فعل الهی؛ دوم، نسبت میان استعداد و ظرفیت وجودی انسان و افاضه الهی. در پژوهش حاضر دیدگاه علامه طباطبایی بر پایه فلسفه متعالیه و کلام شیعه و فخر رازی بر اساس فلسفه مشاء و کلام اشعری درباره شرایط و عوامل موثر در افاضه، چگونگی بهره‌مندی از فیض (استفاضه) و نقش اراده و اکتساب انسان در دریافت مواهب و فیوضات الهی، بررسی و مقایسه شده است. بررسی اجمالی پیرامون این مسئله نشان می‌دهد که تاکنون پژوهش مستقلی در این زمینه انجام نشده است. با توجه به این که تبیین شرایط و عوامل موثر در افاضه و استفاضه، امکان ارائه نگرشی جامع‌تر برای فهم نظام فیض فراهم می‌آورد، همچنین می‌تواند ما را در اتخاذ دیدگاهی صحیح‌تر نسبت به خدا، جهان و انسان یاری کند، این پژوهش بر آن است تا این مسئله را از منظر علامه طباطبایی و فخر رازی مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که فیض، بر اساس قاعده و متناسب با ظرفیت وجودی موجودات، به آن‌ها می‌رسد و تابع تصادف و اتفاق نیست. همچنین، این موضوع در چارچوب قوس نزول و قوس صعود قابل تحلیل است. در قوس نزول، فیاض بودن خداوند مستقل از اراده و کسب انسان است و در عین حال، عدل، حکمت و رحمت او دائمی می‌ماند. در مقابل، در قوس صعود، اراده، اختیار و اکتساب نقش اساسی در نحوه بهره‌مندی از فیوضات الهی ایفا می‌کنند.

### ۱. دو مستند مبانی فخر رازی و علامه طباطبایی در مبحث فیض و افاضه

در میان اصول و مبانی نظام فکری علامه طباطبایی و فخر رازی، برخی موارد به‌طور خاص در مبحث فیض و افاضه مورد استناد قرار می‌گیرد. از این‌رو، ضروری است که ابتدا این مبانی به اختصار بررسی شود.

#### ۱-۱. قدرت مطلق الهی و حاکمیت جبر یا اختیار بر فاعلیت انسان

از دیدگاه فخر رازی، قدرت خداوند عام و مطلق است و همه موجودات را در بر می‌گیرد. او با استناد

به ممکن الوجود بودن ماسوای حق تعالی و تساوی نسبت ذات الهی با همه موجودات، به عمومیت قدرت خداوند قائل است. بر این اساس، وی معتقد است که در عالم هستی، تنها خداوند قادر به تأثیر و ایجاد است، درحالی که سایر ممکنات، بدون آنکه بتوانند در غیر خود اثر بگذارند، صرفاً پذیرای فیض الهی اند. (رازی، بی تا/الف، ج. ۱، ص. ۳۳۳-۳۳۵) فخر رازی این اطلاق و عمومیت قدرت الهی را به افعال و اراده انسان نیز تسری می دهد و از این طریق، جبر در اعمال آدمی را اثبات می کند. به اعتقاد او، افعال انسان ممکن الوجود است و در تحقق خود نیازمند علت است. از آن جا که تسلسل محال است، سلسله علل و اسباب درنهایت به واجب الوجود منتهی می شوند؛ در نتیجه خداوند موجد و خالق افعال بندگان است. (رازی، بی تا/ب، ج. ۲، ص. ۵۱۶-۵۱۷) با این حال فخر رازی به منظور تبیین نسبت افعال اختیاری انسان با قدرت مطلق الهی، نظریه کسب اشاعره را می پذیرد؛ اما با توجه به مبانی فلسفی همچون اصل ضرورت علی و معلولی، تقریری متفاوت از این نظریه ارائه می دهد. از منظر فخر رازی منشأ تحقق هر فعل انسانی، قدرت و علم به مصلحت فعل (داعی) است؛ چرا که با پیوستن داعی به قدرت، علت تامه فعل تحقق یافته و فعل ضرورت می یابد. اما مجموع قدرت و داعی، علت موجد و حقیقی فعل نیست بلکه صرفاً سبب حصول فعل به شمار می آید؛ زیرا هم علت و هم معلول هر دو به واسطه قدرت مطلق الهی ایجاد می شوند. (رازی، ۱۴۱۴، ص. ۳۳) بنابراین آن چه از جانب خداوند است، خلق داعی جازم و افاضه قدرت به انسان است و آن چه به بنده وابسته است، صدور فعل هنگام برخورداری از قدرت و داعی جازم است. (رازی، ۱۴۲۰، ج. ۱، ص. ۲۳۲) چنین تقریری گرچه به ظاهر بر نقش علی قدرت انسان در تحقق افعال تأکید دارد اما قدرت و دیگر علل و اسباب تحقق فعل را حاصل افاضه مستقیم خداوند دانسته و درنهایت به نفی اراده و اختیار انسان و در نتیجه اثبات جبر می انجامد.

در مقابل، علامه طباطبایی، هر چند همانند فخر رازی به اطلاق و عمومیت قدرت و اراده الهی باور دارد، اما برخلاف او، این امر را مانع اختیار انسان نمی داند. از منظر وی، موجودات امکانی، از جمله انسان، عین ربط به واجب الوجود بوده و در تمام شئون هستی خود به او وابسته اند؛ باین حال، این

وابستگی با اراده و اختیار انسان منافاتی ندارد، چراکه قدرت و اراده آدمی در طول قدرت و اراده الهی قرار دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص. ۳۰۱) بر این اساس، افعال و آثاری که از انسان صادر می‌شود، پس از تحقق تمامی شرایط وقوع فعل، از جمله اراده، ضروری‌الوجود می‌گردد و همین فعل است که متعلق قدرت و اراده الهی واقع می‌شود. به عبارت دیگر، اراده خداوند بر این تعلق گرفته که انسان از طریق اراده و اختیار خود و در چارچوب علل و شرایط تحقق فعل، به انجام آن پردازد. البته اگر فعل را صرفاً در ارتباط با فاعل بشری و بدون در نظر گرفتن سایر علل و شرایط در نظر بگیریم، ممکن‌الوجود خواهد بود. بدین ترتیب، افعال صادره از انسان در نسبت با اراده الهی، ضروری، اما در نسبت با اراده انسان، ممکن‌الوجود و اختیاری هستند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۲، ص. ۱۵۳-۱۵۴)

#### ۲-۱. تأثیر دیدگاه متفکران درباره وجود خداوند بر فاعلیت و افاضه

برداشت هر متفکر از مفهوم وجود خداوند، بر نحوه تبیین او از فاعلیت الهی و افاضه وجود و کمالات تأثیرگذار است. مطابق دیدگاه فخر رازی، معنای «وجود داشتن» همان تحقق در عالم واقع است و این معنا، فارغ از اینکه موجود مورد نظر واجب‌الوجود باشد یا ممکن‌الوجود، تفاوتی نمی‌کند. (رازی، ۱۴۰۷، ج. ۱، ص. ۲۹۱-۲۹۲) از این رو، واجب و ممکن در مفهوم وجود مشترک‌اند. این اشتراک مفهومی، مستلزم آن است که خداوند، ذات و ماهیتی مستقل از وجود داشته باشد، به گونه‌ای که وجود، صفتی عارض بر آن ذات باشد. (رازی، بی‌تا/الف، ج. ۱، ص. ۱۴۳)

در مقابل، علامه طباطبایی نظری متفاوت ارائه می‌دهد و با نفی ماهیت از خداوند، بر آن است که حقیقت وجود، در عین وحدت و بساطت، متضمن کثرت است. به تعبیر دیگر، آنچه موجب اشتراک و تفاوت موجودات است، خود وجود است. از دیدگاه او، وجود، حقیقتی مشکک و ذومراتب است، به این معنا که در مراتب بالاتر، قیود کمتر و سعه وجودی بیشتر می‌شود. بالاترین مرتبه وجود، یعنی ذات واجب‌الوجود، عین وحدت و بساطت است و همه کمالات وجودی را در بالاترین سطح داراست. این تلقی از وجود، مستلزم نفی هرگونه ماهیت از خداوند است. (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص. ۱۸-۲۰؛ ۵۳)

## ۲. مبانی و شرایط افاضه الهی

### ۱-۲. صفات الهی

علامه طباطبایی بر این باور است که صفات الهی، مظاهر و مراتب ذات‌اند و واسطه‌ای برای رساندن فیض به مادون محسوب می‌شوند. اگر خداوند در مقام احدیت باقی می‌ماند و در مرتبه اسماء و صفات ظهور نمی‌یافت، عالم آفرینش به وجود نمی‌آمد. (طباطبایی، ۱۳۸۸ الف، ص. ۴۰-۴۶؛ ۶۹) وی نقش مفیض بودن اسماء و صفات الهی را با توجه به مراتب وجودی آن‌ها تبیین می‌کند و معتقد است که میان اسماء و صفات الهی، نوعی ترتب و وابستگی وجودی برقرار است؛ برخی اسماء، فرع بر برخی دیگرند و در نتیجه، مرتبه‌ای پایین‌تر دارند و تأثیر کمتری در افاضه ایفا می‌کنند. (طباطبایی، ۱۳۸۸ الف، ص. ۷۴) در نهایت، همه اسماء الهی به اسمی ختم می‌شوند که جامع کمالات همه اسماء است و از این‌رو، تمامی آثار وجودی جهان هستی به واسطه آن افاضه می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۸، ص. ۴۶۳-۴۶۴) فخر رازی نیز مانند علامه طباطبایی، اسماء و صفات الهی را در افاضه مؤثر می‌داند. با این تفاوت که او صفات الهی را خارج از ذات ربوبی و زاید بر آن می‌داند و معتقد است که خداوند، با اتصاف به این صفات، موجودات را از وجود و کمالات بهره‌مند می‌سازد. (رازی، بی‌تا/الف، ج. ۱، ص. ۲۲۳-۲۳۱) در اینجا، به برخی از صفات الهی که نقش محوری در افاضه دارند پرداخته می‌شود.

### ۱-۱-۲. علم

از نظر فخر رازی، علم الهی به شرط آنکه جامع، تغییرناپذیر و زوال‌ناپذیر باشد، در افاضه الهی مؤثر خواهد بود. این تأثیر از دو جهت قابل بررسی است:

الف) اتقان و استحکام آفرینش: علم الهی سبب می‌شود که همه چیز مطابق مصلحت و منفعت واقعی‌اش تحقق یابد و هر موجود در جایگاه متناسب با خود قرار گیرد.<sup>۱</sup> در صورت فقدان این

۱. فخر رازی در کتاب المباحث المشرقیه در این مطلب تردید کرده و بر این باور است که اگر سبب اتصاف موجودات به صفات و ویژگی‌های گوناگون، علم خداوند به این مطلب باشد که موجودات صرفاً با برخورداری از این صفات می‌توانند به کمال و غایت وجودی خود دست یابند، صدور افعال از خداوند معلل به اغراض خواهد بود که بطلان آن آشکار است. (رازی، بی‌تا/ب، ج. ۲، ص. ۴۸۰-۴۸۴)

ویژگی، تضاد و تعارض میان موجودات و حتی اجزای یک موجود واحد به وجود می‌آید. به این ترتیب هر جزء به وسیله جزء دیگر و هر موجود به واسطه موجود دیگر از بین می‌رود یا آثار خود را از دست می‌دهد که نتیجه آن، فساد و تباهی آفرینش خواهد بود. (رازی، ۱۳۹۶، ص. ۲۹۴-۲۹۵)

ب) تحقق اراده الهی: فیاضیت الهی مستلزم اراده است و اراده نیز بدون علم معنا نمی‌یابد. در صورت فقدان علم، اراده‌ای محقق نخواهد شد و در نتیجه، جریان افاضه مختل می‌شود. (رازی، ۱۳۷۳، ج. ۳، ص. ۱۲۵-۱۲۸)

علامه طباطبایی نیز بر این باور است که علم خداوند اولاً به جزئیات و دقایق موجودات تعلق دارد و ثانیاً خالی از جهل، نقصان و تغییر است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۶، ص. ۵۳۶-۵۳۷) بنابراین، خداوند موجودات را با نظامی دقیق، درنهایت کمال و استحکام می‌آفریند. در غیر این صورت، آفرینش فاسد و تباه می‌گردد؛ زیرا امکان دارد که موجودات به صفاتی متصف شوند که ضد غایت و کمال وجودی آن‌ها باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۱، ص. ۳۵۹)

با مقایسه دیدگاه این دو متفکر، روشن می‌شود که فخر رازی نقش علم را نه تنها در اتقان و استحکام آفرینش، بلکه در تحقق اراده الهی نیز مؤثر می‌داند. درحالی که علامه طباطبایی، تنها به نقش علم در استحکام خلقت اشاره می‌کند و به وابستگی اراده به علم در این مبحث نمی‌پردازد.

۲-۱-۲. اراده

فخر رازی اراده را از صفات ذات و یکی از عوامل مؤثر در افاضه می‌داند. او معتقد است که اختصاص یافتن ممکنات به ذوات و اوصاف گوناگون، ناشی از اراده الهی است. زیرا:

از یک سو، ممکنات در حقیقت و ماهیت امکانی خود متمائل اند؛ بنابراین، هر صفتی که برای یکی از آن‌ها محقق شود، برای دیگری نیز امکان تحقق دارد.

از سوی دیگر، فاعل طبیعی یا سماوی نمی‌تواند علت ترجیح و تخصیص ممکنات به صفات مختلف باشد، چراکه نسبت آن‌ها به همه موجودات یکسان است.

در نتیجه، مرجح و مخصّصی غیر از این‌ها لازم است که همان اراده خداوند است. (رازی، ۱۴۰۷، ج. ۳، ص. ۲۱۸-۲۲۱) اگر اراده الهی لحاظ نشود، هیچ موجودی از فیض وجود بهره‌مند نخواهد شد؛ زیرا لازمه وجود داشتن، تمایز از غیر است و این تمایز بدون اراده الهی تحقق نمی‌یابد. علاوه بر این، چون افاضه الهی قدیم است، اراده نیز باید قدیم باشد، نه حادث؛ چراکه هر حادثی به پدیدآورنده‌ای نیاز دارد و اگر پدیدآورنده‌ای برای آن فرض شود، در صورت معدوم بودنش، تحقق اراده در خداوند ناممکن خواهد بود. (رازی، بی‌تا/الف، ج. ۱، ص. ۱۷۰-۱۷۱) این امر، مستلزم انقطاع جریان فیض است، زیرا قدرت، بدون اراده‌ای که خاصیت آن تخصیص موجودات به صفات گوناگون باشد، تحقق نخواهد یافت.

علامه طباطبایی بر خلاف فخر رازی، اراده را صفت فعل خداوند می‌داند نه صفت ذات. از منظر او، اراده کیف نفسانی است و ماهیتی ممکن دارد و برای خداوند که از امکان و ماهیت مبراست، امکان حصول ندارد. به همین سبب، همانند دیگر صفات ذات، نقش و جایگاهی در جریان افاضه ایفا نمی‌کند، بلکه صرفاً از مظاهر فیض الهی انتزاع می‌شود و جلوه‌های گوناگون فیض خداوند را نشان می‌دهد. (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص. ۲۹۶-۳۰۰)

#### ۲-۱-۳. قدرت و نقش آن در افاضه

پس از بررسی جایگاه اراده در افاضه، اکنون باید دید که قدرت الهی چه نقشی در این فرآیند ایفا می‌کند. چنان‌که بیان شد، پیوستگی یا عدم پیوستگی علم و اراده برای تحقق افاضه مورد اختلاف دو متفکر است؛ اما در مورد نقش و جایگاه قدرت، اختلاف قابل‌اعتنایی میان آن‌ها به چشم نمی‌خورد. مطابق رأی فخر رازی، برای این که علم و اراده نقش خود را در افاضه به ظهور برسانند، وجود قدرت ضروری است و ضرورت آن برای تکوین و ایجاد است. (رازی، ۱۴۲۰، ج. ۲۹، ص. ۲۳۸-۲۳۹) از نظر او، اگر این صفت لحاظ نشود، جز ذات خداوند و علم و اراده او، موجود دیگری در هستی به ظهور نخواهد رسید. قدرت الهی باید از وصف جامعیت و اطلاق برخوردار باشد.

بدون این وصف، گرچه خداوند به همه ماهیات و صفات موجودات عالم احاطه دارد، اما در صورت محدودیت قدرت، قادر بر ایجاد ذات یا صفات همه یا حداقل برخی از موجودات نخواهد بود. به همین سبب، همواره این امکان وجود دارد که آنچه نقش محوری در بقا، حفظ و تکامل موجودات دارد، افاضه نشود. (رازی، بی تا/ج، ص. ۴۱۶-۴۱۷)

علامه طباطبایی نیز به پیوند ضروری علم و قدرت قائل است و می‌گوید: برای این که علم خداوند از مقام ذات به مقام فعل ظاهر شود، وجود صفتی که ویژگی خاص آن فاعلیت و تأثیرگذاری باشد، ضروری است که همان صفت قدرت است. قدرت خداوند هماهنگ با علم و حکمت اوست و واسطهٔ افاضه وجود و کمالات وجودی به مادون است. (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص. ۲۲۰) اگر ذات باری تعالی در عین برخورداری از کمال، فاقد قدرت اثرگذاری باشد، علم الهی در مرتبه ذات باقی خواهد ماند. پس ضروری است که خداوند در مقام مبدأ فیض، قدرتی مطلق و عاری از ضعف و محدودیت داشته باشد. اگر قدرت مطلق نباشد، آنچه در وجود (با جمیع اجزاء و مراتبش) مورد نیاز است، گرچه متعلق علم الهی باشد، نمی‌تواند به تمامه ایجاد شود و این امر مستلزم اختلال در نظام آفرینش خواهد بود. (طباطبایی، بی تا/ب، ص. ۱۶۷-۱۶۸)

با مقایسه دیدگاه دو متفکر در این مبحث، روشن می‌شود که از نظر ایشان، قدرت تنها با وصف اطلاق و جامعیت در جریان افاضه مؤثر است و ملحوظ نبودن وصف اطلاق برای آن، مستلزم نقصان در خلقت و تسری تباهی و اختلال در نظام آفرینش خواهد بود. این تفاوت دیدگاه، ریشه در مبانی متفاوتی هر دو متفکر دارد؛ فخر رازی که بر کثرت در صفات الهی تأکید دارد، قدرت را به‌عنوان یک صفت مستقل در نظر می‌گیرد، در حالی که علامه طباطبایی، آن را شأنی از وجود مطلق و بساطت ذات الهی می‌داند.

توجه به این نکته ضروری است که دیدگاه فخر رازی مبنی بر زیادت صفات بر ذات، مستلزم آن است که ذات الهی محدود و فاقد کمال باشد. این امر با وجوب وجود و بساطت ذاتی حق تعالی

منافات دارد و افاضه وجود و کمالات وجودی را از او محال و ممتنع می‌سازد. در مقابل، علامه طباطبایی با پذیرش این حقیقت که اسماء و صفات، تجلیات و مراتب وجودی حق تعالی هستند، صدور فیض را در چهارچوب نظام علی و معلولی و به شیوه‌ای نظام‌مند تبیین می‌کند، به‌گونه‌ای که بدون آن که مستلزم محدودیت ذات الهی یا نیازمندی او باشد، جریان فیض به نحو مستمر محفوظ خواهد ماند. این تفاوت در تبیین افاضه، نشان‌دهنده دو رهیافت متفاوت به مسئله رابطه ذات و صفات الهی است؛ رهیافتی که صفات را زائد بر ذات می‌داند، و رهیافتی که آن‌ها را تجلیات حقیقت واحد وجود تلقی می‌کند. پذیرش هر یک از این دیدگاه‌ها، پیامدهای مهمی در الهیات و نظام علی و معلولی دارد.

#### ۲-۱-۴. نفی و اثبات ماهیت برای خداوند و رابطه با افاضه

گفتیم که مطابق رای فخر رازی خداوند منشا و مبدا فیض است و از آن‌جا که وجود و کمالات وجود از او افاضه می‌شود، ضروری است که اولاً برای ذات الهی علاوه بر وجود، ماهیت هم لحاظ شود و ثانیاً این ماهیت و ذاتی متفاوت از ماهیت سایر موجودات باشد. ضرورت اخیر بدان سبب است که اگر ذات و ماهیت خداوند همانند سایر ذوات باشد آنگاه به حکم قاعده حکم الامثال فیما یجوز و لایجوز واحد، سایر موجودات هم باید بتوانند افاضه داشته باشند، حال آن که برای ذات الهی در این امر مثل و شریکی وجود ندارد. (رازی، بی‌تا/الف، ج. ۱، ص. ۱۳۸-۱۴۲) فرض این که حقیقت خداوند منحصر در وجود باشد نیز منتفی است زیرا در این فرض، خداوند هم فردی از افراد نوع واحدی به نام وجود به شمار می‌رود و از آن‌جا که افراد نوع واحد در لوازم مساوی هستند لازم می‌آید که خداوند هم به صفات ضعف و نقصی که در ممکنات است متصف شود و در نتیجه، جریان فیض از او امکان‌پذیر نخواهد بود. (رازی، ۱۴۰۷، ج. ۱، ص. ۳۰۶)

علامه طباطبایی بر خلاف فخر رازی، ذات خداوند را وجود محض و مطلق می‌داند و به نفی هرگونه ماهیت از ذات الهی می‌پردازد. از نظر او خداوند مبدا و منشا وجود و کمالات وجود است

و باید به لحاظ حقیقت و ذاتش، جامع همه کمالات وجودی باشد. در غیر این صورت یا باید از خداوند که فاقد کمالات است، وجود و کمالات وجود صادر شود که بدیهی البطلان است (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص. ۵۱؛ ۲۷۶) یا با فرض نقصان ذات، باید عاجز از افاضه باشد که این امر مستلزم این است که عالم آفرینش - با تمام شئون و مراتبش - از جانب خداوند ایجاد نشده باشد. (طباطبایی، بی تا/الف، ج. ۵، ص. ۱۳۷)

با توجه به استدلال فخر رازی و علامه طباطبایی باید گفت افاضه مشروط به این است که خداوند از حیث ذات و حقیقتش با سایر موجودات متفاوت باشد، با این تفاوت که علامه طباطبایی این تفاوت را در وجود واجب الوجود می داند ولی فخر رازی آن را در ماهیت خداوند جست و جو می کند. نظر فخر رازی پیرامون ذات الهی، خداوند را محدود و مقید به حدود و تعینات ویژه می کند و با بساطت و اطلاق ذاتی او در تعارض است؛ چرا که ماهیت حد و قید وجود است و همواره دلالت بر نوعی محدودیت دارد. پذیرش این دیدگاه مستلزم آن است که جریان فیض منقطع شود و در نتیجه عالم آفرینش فاسد و تباه گردد. در مقابل علامه طباطبایی با پذیرش تشکیک در مراتب وجود، بر بساطت و اطلاق ذاتی خداوند تاکید می کند و او را فیاض علی الاطلاق می داند. از این روی نه تنها تبیین جامع تری از بقا و استمرار افاضات ارائه می دهد، از اشکالات و محدودیت های نظری دیدگاه فخر رازی همچون محدودیت ذات الهی و انقطاع فیض، مصون می ماند. بر این اساس دیدگاه علامه طباطبایی که بر نفی ماهیت از خداوند تاکید دارد، در مقایسه با دیدگاه فخر رازی، قوت و استحکام نظری بیشتری در تبیین مسئله فیض و فیاضیت خداوند دارد.

## ۲-۱-۵. ارتباط میان جسمانی نبودن خداوند با افاضه

فخر رازی معتقد است میان فیاض بودن خداوند و عدم جسمانیت او رابطه ای انفکاک ناپذیر برقرار است. استدلالی که برای این مدعا آورده است این است که اگر خداوند جسم باشد باید به تمام آثار و لوازم جسمانیت متصف شود و محدود بودن و زوال پذیری از جمله این لوازم است که به

روشنی با فیاض علی الاطلاق بودن منافات دارد. علاوه بر این اجسام حادث‌اند و در فرض جسمانیت خداوند، باید حدوث او را پذیرفت و این به معنای انقطاع جریان فیض و نابودی عالم آفرینش است. (رازی، ۱۴۰۷، ج. ۲، ص. ۲۸-۳۱) از سوی دیگر اجسام از طریق قوه جسمانی و برقراری نسبت مکانی خاص با اشیاء، بر آن‌ها تاثیر می‌گذارند. اگر خداوند جسم باشد باید به واسطه قوه جسمانی و برقراری نسبت مکانی با موجودات، آن‌ها را به فیض خود اختصاص دهد. این امر موجب تناقض می‌شود به این معنا که موجودات با افاضه الهی موجود می‌شوند و قبل از افاضه، حظی از وجود ندارند تا بتوانند با برقرارکردن نسبت مکانی، از فیض او بهره‌مند شوند. حاصل کلام این‌که لازمه جسم‌بودن خداوند این است که هیچ موجودی مجرد یا مادی از جانب ذات الهی ایجاد نشود. (رازی، ۱۳۸۴، ج. ۲، ص. ۴۹۳-۴۹۵)

علامه طباطبایی جسمانیت را موجب ضعف و نقص ممکنات می‌داند و همانند فخر رازی بر این باور است که میان فیاض بودن خداوند و عدم جسمانیت او پیوندی وثیق برقرار است. استدلال‌های علامه طباطبایی برای اثبات این که جسمانی بودن، صدور فیض از خداوند را محال و ممتنع می‌سازد همانند استدلال‌های فخر رازی است؛ به این معنا که با استناد به ویژگی‌های جسم از جمله محدود و مقید بودن و همچنین وابستگی فاعلیت جسم به برقرار کردن نسبت مکانی با معلول، به اثبات منافات میان فیاض بودن خداوند و جسمانی بودن او می‌پردازد. (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص. ۳۲۶)

### ۳. شرایط و عوامل مؤثر در استفاضه

در حیات دنیوی که جایگاه استکمال و فعلیت تدریجی و اکتسابی است، انسان‌ها از حیث بهره‌مندی از مواهب و فیوضات الهی از یکدیگر متمایز می‌شوند. فخر رازی این تفاوت را به استعداد و ظرفیت وجودی افراد ارجاع می‌دهد و بر این باور است که عوامل و شرایط خاصی در میزان استفاضه اثرگذارند. علامه طباطبایی نیز هم‌نظر با فخر رازی، خداوند را فیاض علی الاطلاق می‌داند و تمام موجودات را متعلق فیض الهی بر می‌شمارد. اما اختلاف در بهره‌مندی از فیض، به

تفاوت استعداد و قابلیت‌های وجودی بازمی‌گردد. در آثار فخر رازی و علامه طباطبایی، ایمان، علم و معرفت، عمل صالح، دعا و مجاهده با نفس از جمله شرایط و عواملی هستند که زمینه‌ساز بهره‌مندی از افاضه الهی محسوب می‌شوند:

### ۳-۱. ایمان

ایمان نوعی معرفت، تصدیق قلبی (رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص. ۲۷۱-۲۷۲) و اعتقاد مبتنی بر برهان و دلیل است که اقرار زبانی را به همراه دارد. (رازی، ۱۳۹۶، ص. ۱۳۱-۱۳۳) فخر رازی، ایمان به ملائک، انبیا، مبدأ و معاد را عاملی برای افزایش استعداد وجودی در دریافت فیض الهی می‌داند. اما با توجه به دیدگاه خاص او در باب قدرت مطلق خداوند در تمام امور هستی و افعال انسان، تحقق شرایط بهره‌مندی از فیض، از جمله ایمان، را امری اکتسابی و وابسته به اراده و اختیار انسان نمی‌داند. او معتقد است که مقدمات ایمان، یعنی علم به منفعت و مصلحت آن و همچنین اراده‌ای که ایمان را بر کفر ترجیح می‌دهد، گرچه با انضمام به قدرت، موجب تحقق ضروری ایمان در نفس است؛ اما این ضرورت به معنای فاعلیت استقلال‌ی انسان نیست، بلکه ایمان و سایر شرایط آن، همگی به افاضه مستقیم خداوند وابسته‌اند. بدین‌سان، هر چند ایمان مستقیماً در اختیار انسان نیست و صرفاً از مجرای قدرت انسان ظهور می‌یابد، نفس را آماده دریافت فیض می‌سازد. (رازی، ۱۴۲۰، ج ۷، ص. ۱۴۸؛ رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۷، ص. ۳۰۲)

علامه طباطبایی بر خلاف فخر رازی، عمل را از مقومات ایمان می‌داند. به باور او، ایمان حقیقتی مرکب از دو بعد نظری و عملی است؛ از این‌رو، تنها تصدیق و اذعان قلبی کافی نیست، بلکه التزام عملی به لوازم ایمان و بروز آثار آن در رفتار نیز ضروری است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص. ۳۸۸) وی معتقد است که قدرت، اراده و اختیار انسان در طول قدرت و اراده الهی قرار دارد. بنابراین، اولاً قدرت خداوند با اختیار انسان تعارضی ندارد، ثانیاً جبر بر افعال انسان حاکم نیست، و ثالثاً شرایط مؤثر در استفاضه، از جمله ایمان، اکتسابی و حاصل اراده و اختیار انسان است. اما در هر صورت، این عوامل تنها موجب افزایش ظرفیت وجودی برای دریافت فیض خواهند شد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص. ۱۶۲-۱۶۷)

## ۳-۲. عمل صالح

فخر رازی انجام عمل صالح را مشروط به تحقق مقدماتی می‌داند که هر یک، شرط لازم و ضروری مقدمه بعدی است. از نظر او، نخستین مرحله در صدور افعال صالح، علم به منفعت و مصلحت آن‌هاست. با افاضه چنین علمی، دیگر مقدمات همچون اراده و قدرت ضرورت می‌یابند و در نتیجه صدور افعال صالح از انسان واجب و ضروری می‌شود. از این رو هر چند عمل صالح از مجرای قدرت انسان تحقق می‌یابد اما قدرت نقشی در صدور آن ندارد؛ زیرا علم، قدرت و سایر شرایط موثر در صدور فعل نه برخاسته از اراده و اختیار انسان، بلکه وابسته به افاضه مستقیم خداوند است. (رازی، ۱۴۰۷، ج. ۹، ص. ۳۹-۴۳؛ رازی، ۱۴۲۰، ج. ۱۷، ص. ۳۰۲) افزون بر این، عواملی چون ماهیت نفس هنگام حدوث، کیفیت خاص مزاج و محیط تربیتی نیز در صدور افعال از نفس نقش دارند. (رازی، ۱۴۰۷، ج. ۷، ص. ۱۴۲-۱۴۳) استمرار در اعمال صالح، موجب شکل‌گیری ملکه‌ای راسخ در نفس می‌شود که به واسطه آن، درجات برتر علم و معرفت بر انسان افاضه خواهد شد. (رازی، ۱۴۲۰، ج. ۱۷، ص. ۲۱۴-۲۱۵) در مقابل، علامه طباطبایی بر این باور است که انسان می‌تواند نسبت به افعال صالح آگاهی یافته و با اراده و اختیار خود به سمت آن‌ها حرکت کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۲۰، ص. ۵۰۰) از منظر او، بستر زندگی اجتماعی از یک سو، و مزاج و ترکیب بدنی از سوی دیگر، زمینه‌ساز شکل‌گیری ملکات نفسانی خاص و افعال متناسب با آن‌ها هستند. اما تأثیر این عوامل از حد اقتضا فراتر نمی‌رود و موجب ضرورت در صدور افعال نمی‌شود. علامه طباطبایی، با تأکید بر نقش اراده و اختیار در تحصیل اعمال صالح، بر این نکته تأکید دارد که پس از تحقق چنین اعمالی، نفس انسان مستعد دریافت فیض از مبدأ اعلی خواهد شد و به مراتب والاتری از علم و قدرت دست خواهد یافت. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۲، ص. ۴۹۱-۴۹۴؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۷، ص. ۴۶۵-۴۶۸) این دیدگاه، برخلاف فخر رازی، نشان‌دهنده تعامل علی بین افعال انسان و فیض الهی در قالب یک نظام طولی است که در آن، اختیار انسان نقشی اساسی دارد.

### ۳-۳. شناخت ذات و صفات الهی

علامه طباطبایی در نگرش خود به معرفت الهی به‌عنوان شرطی بنیادین برای بهره‌مندی از فیض الهی تأکید دارد و معتقد است که دستیابی به این معرفت از طریق شناخت نفس ممکن است، نه از طریق علم حصولی. بر این اساس، در نظرایشان، هنگامی که انسان با پیروی از دستورات الهی و رهایی از تعلقات دنیوی، به تدبر در ذات خود پرداخته و خود را می‌شناسد، مسیر شهود پروردگار برای او گشوده می‌شود. از این منظر، با کسب معرفت خداوند، انسان به تدریج به افاضه‌های الهی دست می‌یابد و مراتب بالاتری از شناخت حقیقت وجودی خود را تجربه می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج. ۲، ص. ۷۸-۸۳)

در مقابل، فخر رازی معرفت الهی را شناخت حقیقت خداوند و درک عمیق از صفات جلال و جمال او می‌داند و به‌طور مشابه با علامه طباطبایی، بر ارتباط مستحکم میان معرفت الهی و بهره‌مندی از فیض تأکید می‌کند. به باور او، افاضه چنین معرفتی بر قلب انسان، زمینه‌ساز دستیابی به مراتب برتر علم و معرفت می‌شود. در این فرایند، معرفت به‌گونه‌ای تحقق می‌یابد که با شناخت حصولی تفاوت دارد و موجب رشد و کمال نفس می‌گردد. (رازی، ۱۴۲۰، ج. ۲۴، ص. ۵۱۶؛ رازی، ۱۴۲۰، ج. ۱۹، ص. ۹۱-۹۲)

### ۳-۴. ریاضت و مجاهده با نفس

ریاضت، در نظر فخر رازی، به‌عنوان فرآیندی برای پاکسازی نفس از حجاب‌ها و موانع رسیدن به حقیقت، جایگاه ویژه‌ای دارد. از دیدگاه او، مجاهده با نفس باعث می‌شود که قوه عاقله بر سایر قوا مسلط شود و به تدریج انسان از وابستگی‌های جسمانی خود رها گردد و به عالم مجردات متصل شود. نفسی که در این مسیر گام برمی‌دارد، با استکمال قوای نظری و عملی خود، به تدریج در شمار اولیاء الهی قرار می‌گیرد و در نهایت به مدد فیض الهی به مقام نبوت نائل می‌شود. (رازی، ۱۳۸۴، ج. ۲، ص. ۵۹۰-۶۰۵) با این حال، فخر رازی شرایط و عواملی که به بهره‌مندی از فیض منجر می‌شود را به‌طور کامل اکتسابی نمی‌داند؛ اما در این بخش از دیدگاه او برخی از متعلقات ریاضت به‌طور غیرافاضی و اکتسابی قابل تحقق است.

علامه طباطبایی نیز ریاضت و مجاهده با نفس را شرطی ضروری برای بهره‌مندی از فیض الهی می‌داند. وی همانند فخر رازی بر این باور است که ریاضت موجب رهایی از تعلقات دنیوی و اتصال به عالم مجردات می‌شود. در دیدگاه علامه طباطبایی، انسان‌هایی که با اراده و اختیار خود در مسیر ریاضت گام می‌زنند، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

گروه اول افرادی هستند که به‌طور فطری مزاج معتدلی دارند و قوه عاقله آن‌ها به‌راحتی بر قوای نفسانی مسلط می‌شود. برای این افراد، سیر استکمالی به‌طور طبیعی به اتصال به عالم مثال و عقل منجر می‌شود و برخی از آن‌ها به کمک فیض الهی به مقام نبوت دست می‌یابند. (طباطبایی، ۱۴۲۸، ص. ۴۰۷-۴۰۹؛ ۴۲۵)

گروه دوم افرادی هستند که به‌واسطه مزاج غیر معتدل فطری خود، لازم است با تلاش بیشتر در مسیر عمل به دستورات الهی و مجاهده با نفس، قوای نفسانی خود را به اعتدال برسانند. این افراد، متناسب با مقام و مرتبه خود یا به اولیاء الهی می‌پیوندند یا به مدد فیض الهی به مقام ولایت و امامت نائل می‌شوند. (طباطبایی، ۱۴۲۸، ص. ۴۰۹-۴۱۲)

از دیدگاه فخر رازی و علامه طباطبایی، مقام نبوت و ولایت به‌طور خاص افاضات ویژه‌ای را به دنبال دارد. این افاضات شامل وحی، علوم غیبی، (رازی، بی‌تا/ب، ج. ۲، ص. ۴۱۸-۴۲۰؛ طباطبایی، ۱۴۲۸، ص. ۴۲۵-۴۲۶) دخل و تصرف در عالم مادی، (رازی، ۱۳۸۴، ج. ۲، ص. ۶۵۶-۶۶۱؛ طباطبایی، ۱۳۸۷، ج. ۳، ص. ۱۹۸-۲۱۰) عصمت از رذایل اخلاقی، (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۵، ص. ۱۲۴-۱۲۷؛ رازی، بی‌تا/الف، ج. ۲، ص. ۱۱۵-۱۱۹) دریافت معانی از عالم مجردات، (رازی، ۱۴۰۷، ج. ۷، ص. ۳۲۹-۳۳۰؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۴، ص. ۲۰۷) و اطلاع از اخبار گذشته و آینده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۱، ص. ۳۶۹-۳۷۱؛ رازی، بی‌تا/ب، ج. ۲، ص. ۴۱۸-۴۲۳)

### ۳-۵. دعا

از منظر فخر رازی، دعا به‌عنوان درخواست عنایت الهی، از ایمان و معرفت غیراکتسابی نفس نسبت به خداوند نشأت می‌گیرد. به باور او، دعا همچون سایر افعال انسان، از آن رو که از مجرای اراده و قدرت انسان ضرورت می‌یابد، به‌ظاهر به قدرت و اراده انسان مستند است؛ اما از آن جا که

قدرت، اراده و افعال انسان همگی به جعل و افاضه مستقیم خداوند وابسته‌اند، فاعل حقیقی دعا خداوند است و انسان بدون آن که تاثیری در فعل خود داشته باشد، مجرای تحقق آن به‌شمار می‌آید. در حین دعا، حالتی خاص در نفس انسان به وجود می‌آید که زمینه‌ساز صدور آثار از واسطه‌های فیض می‌شود. (رازی، ۱۴۰۷، ج. ۷، ص. ۲۷۲؛ رازی، ۱۴۱۴، ص. ۳۳) با این حال، صدور این آثار به شرایط خاصی بستگی دارد، از جمله اینکه درخواست دعا با قضا و قدر الهی هم‌راستا باشد. در این صورت، خداوند درخواست بنده را از طریق ملائک به او افاضه می‌کند. اما اگر درخواست دعا مخالف قضا و قدر الهی باشد، چیزی غیر از آنچه که خواسته شده به بنده داده خواهد شد. (رازی، ۱۴۲۰، ج. ۵، ص. ۲۶۵)

علامه طباطبایی نیز به اهمیت دعا در فرآیند استفاضه تأکید می‌کند و بر این باور است که تأثیر دعا در نظام آفرینش به علم و معرفت داعی به این حقیقت بستگی دارد که خداوند فاعل حقیقی و مستقل در هستی است و سایر علل مجرای فیض او هستند. با درک این حقیقت، نفس انسان می‌تواند هنگام دعا از سایر علل و اسباب منقطع شده و به عالم مجردات اتصال یابد و از فیوضات الهی بهره‌مند شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۲، ص. ۴۵-۴۷؛ ۵۵-۵۷)

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، فخر رازی با تسری قدرت و اراده مطلق الهی به تمامی افعال انسان، جایگاهی برای اراده و اختیار انسانی قائل نیست. از این رو، نفوس انسانی با صفات و ویژگی‌های مختلف، از طریق افاضه مستقیم خداوند استكمال می‌یابند و متناسب با سیر استکمالی خود از فیوضات الهی بهره‌مند می‌شوند. این دیدگاه هرچند به مطلق بودن اراده الهی تأکید دارد و هرگونه محدودیت در افاضه را از بین می‌برد، اما به دلیل نادیده گرفتن اختیار انسان، قادر به تبیین دقیق تفاوت‌های فردی در دریافت فیض نیست. در مقابل، علامه طباطبایی اراده و اختیار انسان را در چارچوب نظام علی و معلولی و در طول قدرت و اراده مطلق الهی می‌داند. از این رو، ایشان معتقد است که انسان با اراده و اختیار خود می‌تواند زمینه و استعداد لازم برای بهره‌مندی از فیض الهی را

فراهم کند. علامه طباطبایی با تأکید بر جایگاه اراده و اختیار انسان در فرآیند استفاضه، نگرشی جامع‌تر از ارتباط میان ظرفیت وجودی فردی و افاضه الهی ارائه می‌دهد.

#### ۴. واسطه‌های فیض و افاضه

در بررسی ساحت الهی و ضرورت فیاض بودن خداوند، اشاره شد که ایصال فیض به موجودات در یک سلسله طولی و منظم از موجودات تحقق می‌یابد. در این راستا، بر اساس دیدگاه فخر رازی، ملائک به‌عنوان واسطه‌های فیض، در مراتب مختلف وجود قرار دارند و هر یک به تناسب مرتبه خود، نقش واسطه‌ای در رساندن فیض به عالم ماده ایفا می‌کنند. مراتب ملائک از این قرار است:

##### الف) ملائک مقرب

ملائک مقرب به‌عنوان جواهر قدسی، در دریای معرفت الهی غوطه‌ورند، اما این غوطه‌وری در معرفت خداوند، آن‌ها را از تدبیر عالم ماده غافل نمی‌سازد. (رازی، ۱۴۰۷، ج. ۷، ص. ۱۷-۱۸) افاضه‌ی نفس به بدن یکی از فیوضاتی است که از طریق این ملائک تحقق می‌یابد و به‌ویژه در انتقال حیات و نفس به موجودات مادی، نقشی حیاتی ایفا می‌کنند. (رازی، ۱۴۲۰، ج. ۲۸، ص. ۱۶۲)

##### ب) ملائک عملی

در مقابل ملائک مقرب، ملائک عملی به جسم تعلق دارند و از این طریق در عالم ماده تأثیر می‌گذارند. یکی از مراتب این ملائک، «ارواح مدبر» هستند که به‌واسطه‌ی خود و تأثیرگذاری در امور عالم، موجودات مادی را از فیض الهی بهره‌مند می‌سازند. در مرتبه‌ی دیگر، ملائک عملی شامل نفوس بشری می‌شود که در قوای نظری و عملی به استكمال رسیده‌اند. این نفوس به‌ویژه قادرند با استفاده از قوه‌ی نظری خود، از انوار قدسی ملائک بهره‌مند شوند و به‌طور تدریجی در مسیر کمال گام بردارند. همچنین از طریق قوه‌ی عملی خود در عالم ماده به طرق مختلف در فرآیندهای مختلف دخالت کرده و موجودات مادی را از فیض بهره‌مند می‌سازند. (رازی، ۱۴۰۷، ج. ۷،

از دیدگاه فخر رازی، این وسائط فیض تنها به واسطه‌ی اذن و فرمان الهی عمل می‌کنند و آنچه که خداوند اراده کرده است، به وسیله‌ی آن‌ها افاضه می‌شود. در این دیدگاه، خالقیت و ایجاد منحصر به خداوند است. بدین ترتیب، هر امری که به واسطه ملائک و نفوس در عالم ماده تحقق می‌یابد، در حقیقت به افاضه‌ی مستقیم خداوند بستگی دارد. (رازی، ۱۴۲۰، ج. ۱۹، ص. ۱۷۰؛ رازی، ۱۴۲۰، ج. ۱۴، ص. ۲۷۵)

علامه طباطبایی نیز وساطت ملائک در فرآیند افاضه را ضروری می‌داند، اما منشاء این ضرورت را در وحدت و بساطت ذات واجب‌الوجود می‌جوید. به باور ایشان، خداوند از تمام جهات خارجی و عقلی واحد و بسیط است و هیچ‌گونه کثرتی در او متصور نیست. از این رو، تنها یک موجود بسیط و مجرد عقلانی از او صادر می‌شود و سایر موجودات در یک نظام علی و معلولی و از طریق وساطت موجودات شریف و روحانی خلق می‌گردند. (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص. ۱۶۵-۱۶۶)

علامه طباطبایی برای تبیین نقش و جایگاه هستی‌شناختی واسطه‌های فیض، از کارکرد آن‌ها در دو عالم خلق و امر سخن می‌گوید. در عالم امر، که عالم مجردات است، وسائط فیض به شرح زیر عمل می‌کنند:

#### الف) عقول طولی یا عقول فعال

این عقول علاوه بر افاضه‌ی صور عالم عناصر، عقول انسان‌ها را (بر اساس استعداد و ظرفیت وجودی آن‌ها) از قوه و امکان به فعلیت و کمال می‌رسانند و بدین‌سان نقش حیاتی در تکامل عقلانی انسان‌ها دارند. (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص. ۲۴۹)

#### ب) عقول عرضی

برای هر یک از انواع مادی موجودات در عالم عناصر، یک عقل عرضی وجود دارد که به‌عنوان واسطه‌ی فیض، وجود و کمالات وجودی آن نوع را تحقق می‌بخشد و در تدبیر آن‌ها نقش آفرینی می‌کند. تمام آثار و کمالاتی که در انواع مادی مشهود است، از طریق این عقول عرضی افاضه

می‌شود. (طباطبایی، بی‌تا/ب، ص. ۱۷۴-۱۷۵)

## ج) ملائک

ملائک، به عنوان موجودات مجرد و جواهر قدسی، در مراتب مختلف خود فیض الهی را نازل کرده و آن را در مسیر مناسب به جریان می‌اندازند. حتی در جزئی‌ترین حوادث عالم ماده، ملائک تأثیر دارند و موجودات عالم ماده را از فیوضات الهی بهره‌مند می‌سازند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱۷، ص. ۱۱۳)

در عالم خلق یا عالم ماده، که آمیخته با ضعف و محدودیت است، تنها انسان‌هایی که روند استکمالی آن‌ها در جهت خیر قرار دارد، شایسته‌ی آن هستند که واسطه‌ی رساندن فیض به موجودات مادی شوند. (طباطبایی، ۱۴۲۸، ص. ۴۲۱) انسانی که در برابر ابتلائات صبر پیشه کرده و به فیض الهی متصل گردیده، از طریق قوه‌ی ربانی خود با عالم مجردات ارتباط برقرار می‌کند و بر نفوس دیگر انسان‌ها تأثیر گذاشته و آنان را به مراتب بالاتری از کمال رهنمون می‌سازد. این انسان‌ها همچنین از طریق وساطت خود، فیوضات ظاهری را به عالم ماده می‌رسانند و موجودات مادی را از آن بهره‌مند می‌سازند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۱، ص. ۴۱۰-۴۱۵)

علامه طباطبایی با توجه به ماهیت جوهری وسائط فیض، که عقل آن‌ها را مستقل و ضروری می‌داند، بر این باور است که این وسائط در حقیقت علت‌های ایجادی هستند که تحت فرمان الهی، وجود و کمالات وجود را افزایه می‌کنند. اما اگر به حقیقت وجود نظر شود، این وسائط در واقع وجودهای رابط و غیرمستقل هستند که از هیچ حکمی از جمله علیت و تأثیر برخوردار نیستند. آن‌ها صرفاً معداتی هستند که شرایط لازم برای تقرب موجودات به فیض الهی را فراهم می‌کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص. ۱۷۳؛ ۱۷۶-۱۷۷؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۷، ص. ۳۹۷)

چنان‌که در بحث‌های پیشین مطرح شد، فخر رازی با تأکید بر قدرت مطلق الهی و علامه طباطبایی با تفکیک میان وجود رابط و مستقل و پذیرش فاعلیت بالتسخیر، جایگاه غیرمستقل وسائط فیض را به‌طور دقیق تبیین کرده‌اند. در این‌جا نکته‌ی مهم این است که نظام فکری فخر رازی در مورد وسائط فیض از انسجام کافی برخوردار نیست. او از یک سو بر قدرت مطلق خداوند و نفی ضرورت وسائط تأکید می‌کند (رازی، بی‌تا/ب، ج. ۲، ص. ۴۳۶-۴۶۶؛ ۵۱۳-۵۱۴) و از

سوی دیگر نقش وسائط فیض را در جریان افاضه و استفاضه می‌پذیرد و آن‌ها را به‌طور مفصل شرح می‌دهد. این تناقض‌ها باعث می‌شود که دیدگاه فخر رازی در زمینه‌ی وسائط فیض فاقد انسجام و هماهنگی نظری باشد و نتواند به‌طور روشن و کامل نحوه‌ی تحقق فیاضیت الهی در قوس صعود و نزول وجود را توضیح دهد. در مقابل، علامه طباطبایی با پذیرش قاعده‌الواحد و تنظیم دقیق جایگاه وسائط فیض در چهارچوب نظام علی و معلولی، ارتباط میان وسائط فیض و فیض الهی را به‌طور منسجم و روشن‌تری ترسیم کرده و تبیینی جامع از این فرآیند ارائه داده‌اند.

## نتیجه‌گیری

در این پژوهش، تلاش شد تا شرایط و عوامل مؤثر در افاضه و استفاضه از منظر دو متفکر برجسته، علامه طباطبایی و فخر رازی، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. برآیند دیدگاه‌های این دو متفکر در مورد این موضوع، در نکات زیر به طور جامع و سیستماتیک منعکس شده است:

۱. مبنای اندیشه فخر رازی در باب افاضه به قدرت مطلق الهی و در باب استفاضه به حاکمیت جبر بر افعال انسان و انفعال‌پذیری او در بهره‌مندی از فیض تعلق دارد. از منظر فخر رازی، افاضه و استفاضه تنها وابسته به عنایت و اعطای الهی است و نقش انسان تنها به‌عنوان زمینه‌ساز و بستر دریافت فیض قابل توجه است. در مقابل، علامه طباطبایی با پذیرش مبنای متفاوتی، در موضوع افاضه به قاعده الواحد و در موضوع استفاضه به جایگاه اراده و اختیار انسان و عدم منافات آن با قدرت مطلق الهی استناد می‌کند. از نگاه ایشان، استفاضه و افاضه صرفاً متکی به عنایت و اعطای الهی نیستند، بلکه انسان باید زمینه و استعداد لازم برای بهره‌مندی از فیض را از طریق خواست و اراده خود فراهم آورد.

۲. فخر رازی مفهوم فیاض بودن خداوند را با در نظر گرفتن ذات و ماهیت متفاوت او توضیح می‌دهد، در حالی که علامه طباطبایی این مفهوم را بر اساس وجود صرف و مطلق خداوند تبیین می‌کند.

۳. تحقق افاضه الهی از منظر هر دو متفکر مستند به اوصاف کمالیه‌ای نظیر علم و قدرت و همچنین وجود موجودات مجرد به‌عنوان واسطه‌های فیض است. علاوه بر مجردات، نفوس برخی انسان‌ها نیز می‌توانند واسطه‌های فیض باشند و موجودات عالم ماده را از فیوضات الهی بهره‌مند سازند. در این خصوص، هرچند هر دو متفکر به وجود چنین واسطه‌هایی اشاره دارند، اما در تعیین مصادیق دقیق آن‌ها تفاوت‌هایی میان دیدگاه‌هایشان مشاهده می‌شود.

۴. هر دو اندیشمند بر این باورند که نفس انسان با اتصاف به ویژگی‌های خاصی نظیر ایمان و معرفت الهی مستعد اتصال به عالم مجردات می‌شود و در نتیجه، متناسب با مرتبه وجودی خود از فیوضات الهی بهره‌مند می‌شود. فخر رازی با تأکید بر حاکمیت جبر بر افعال انسان، سایر عوامل مؤثر در استفاضه را ناشی از اراده خداوند می‌داند و برای انسان هیچ نقشی در اکتساب آن‌ها قائل

نیست. در مقابل، علامه طباطبایی با پذیرش اراده و اختیار انسان، به صراحت به نقش انسان در تحقق شرایط و عوامل بهره‌مندی از فیض اشاره می‌کند. بدیهی است که در صورت فقدان این شرایط، نفس از استعداد لازم برای استفاضه بی‌بهره می‌ماند و از فیوضات الهی محروم می‌شود.

۵. به‌طور کلی می‌توان اذعان کرد که نظام فکری علامه طباطبایی در مقایسه با منظومه فکری فخر رازی از استحکام و انسجام نظری بیشتری برخوردار است. دیدگاه علامه طباطبایی، بدون آنکه با تناقضات درونی نظریه فخر رازی مواجه شود، تبیین جامع‌تر و دقیق‌تری از نحوه تحقق فیض الهی در قوس صعود و نزول وجود ارائه می‌دهد. از سوی دیگر، دیدگاه فخر رازی در خصوص افاضه و استفاضه با محدودیت‌ها و اشکالات متعددی مواجه است که از جمله آن‌ها محدودیت‌های ناشی از دیدگاه او در خصوص ذات الهی است. بنابراین، این دیدگاه قادر به ارائه نگرشی جامع و منسجم از نحوه تحقق فیض الهی نیست.

## منابع

۱. ابن سینا. حسین بن عبدالله. (۱۴۰۴ الف). التعليقات. قم: مكتبة الإعلام الإسلامی.
۲. ابن سینا. حسین بن عبدالله. (۱۴۰۴ ب) الشفاء (الإلهیات). قم: مكتبة آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
۳. إخوان الصفاء (۱۴۱۲). رسائل إخوان الصفاء و خلال الوفاء. بیروت: دار الإسلامیة.
۴. كندی. یعقوب بن اسحاق. (۱۹۷۸). رسائل الكندی الفلسفیة. قاهره: دار الفكر العربی.
۵. رازی. فخرالدین. (۱۴۲۰). التفسیر الكبیر. قاهره: مكتب الكلیات الازهریة.
۶. رازی. فخرالدین. (۱۴۰۷). المطالب العالیة من العلم الاهی. بیروت: دار الكتاب العربی.
۷. رازی. فخرالدین. (بی تا الف). الأربعین فی الاصول الدین. قاهره: مكتبة الكلیات الازهریة.
۸. رازی. فخرالدین. (۱۴۱۴). القضاء و القدر. بیروت: دار الكتاب العربی.
۹. رازی. فخرالدین. (بی تا ب). المباحث المشرقیة. قم: بیدار.
۱۰. رازی. فخرالدین. (بی تا ج). المحصل. عمان: دارالرازی.
۱۱. رازی. فخرالدین. (۱۳۸۴). شرح الاشارات و التنبیهاة. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۲. رازی. فخرالدین. (۱۳۷۳). شرح عیون الحکمة. تهران: موسسه الصادق (ع).
۱۳. رازی. فخرالدین. (۱۳۹۶). شرح اسماء الحسنی للرازی. قاهره: مكتبة الكلیات الازهریة.
۱۴. صدرالدین شیرازی. محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۸). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. قم: مكتبة المصطفوی.
۱۵. طباطبایی. محمدحسین. (۱۳۷۴). ترجمه تفسیرالمیزان. محمدباقر موسوی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیة قم.
۱۶. طباطبایی. محمدحسین. (۱۴۱۶). نهاية الحکمة. قم: جامعه المدرسین فی الحوزة العلیمة قم، موسسه النشر الاسلامی.
۱۷. طباطبایی. محمدحسین. (بی تا الف). اصول فلسفه و روش رئالیسم. تهران: صدرا.
۱۸. طباطبایی. محمدحسین. (بی تا ب). بدایه الحکمة. قم: جامعه المدرسین فی الحوزة العلیمة قم، موسسه النشر الاسلامی.
۱۹. طباطبایی. محمدحسین. (۱۳۸۸). رسائل توحیدی. علی شیروانی؛ به کوشش سید هادی خسروشاهی. قم: موسسه بوستان کتاب.

۲۰. طباطبایی. محمدحسین. (۱۴۲۸). مجموعه رسائل العلامة الطباطبایی (رساله منامات و نبوات). قم: باقیات.
۲۱. طباطبایی. محمدحسین. (۱۳۸۷). مجموعه رسائل (رساله ای درباره اعجاز و معجزه). قم: موسسه بوستان کتاب.
۲۲. طباطبایی. محمدحسین. (۱۳۸۷). مجموعه رسائل (رساله الولایه). قم: موسسه بوستان کتاب.
۲۳. فارابی، محمد بن محمد (۱۹۸۶). آراء اهل المدينة الفاضلة. بیروت: دار المشرق.
۲۴. طباطبایی. محمدحسین. (۱۴۰۵). فصوص الحکم. قم: بیدار.
۲۵. فلوطین. (۱۳۶۶). دوره آثار فلوطین. محمد حسین لطفی. تهران: خوارزمی.
۲۶. میرداماد. محمدباقر بن محمد. (۱۳۷۴ الف). القبسات. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
۲۷. میرداماد. محمدباقر بن محمد. (۱۳۷۴ ب). نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء. قم: هجرت.